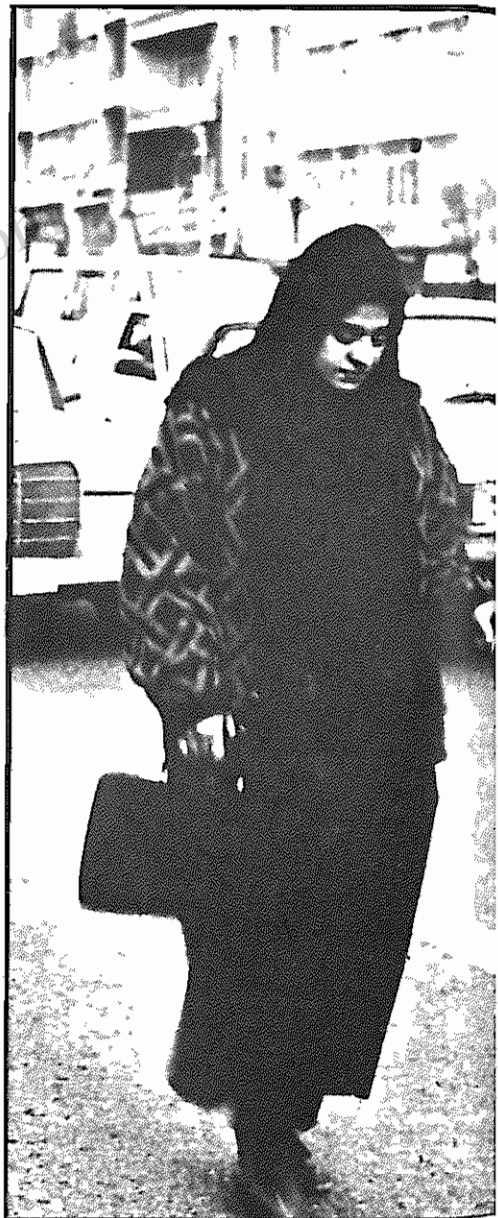


● چرا تصور می شود زنان در انتخاب رنگ هم باید محدود و تحت فشار دتا مبادا جامعه مثل جنگل شود و مردها به فانمهایی که روشن می پوشند، حمله ور شوند.



دارند. در درجه اول، طرز تربیت دخترها و پسرها در خانواده هاست. دیگر اینکه در جامعه کنونی ما، تیره پوشیدن دلیل وقار قلمداد می شود، بنابراین دخترها سعی می کنند با استفاده از رنگ تیره و سنگین، این ارزش را بیشتر حفظ کنند.

● پوشش رنگ روشن، و قار و متانت را از دخترها سلب می کند؟

○ نه.

● اگر با مانوی سفید رنگ به دانشگاه بروید، چه می شود؟

○ متلک شنیدن از افراد غریبه در مورد استفاده از رنگهای روشن آن قدر آزاردهنده نیست. ولی شنیدن همان حرف از آقای که با هم، همکلاس هستیم، بسیار سنگین و ناگوار است.

● بخشنامه صریحی در مورد عدم استفاده از رنگ روشن در دانشگاه وجود دارد؟

○ بله

● به چه دلیل آن را ممنوع کرده اند؟

○ نمی دانم.

● آقایان هم با محدودیتی در انتخاب رنگ مواجهند؟

○ نه.

● شما گرایشهای مذهبی دارید؟

○ بله. خیلی زیاد.

● فکر می کنید، استفاده از رنگ روشن، در مذهب افراد خللی وارد می کند؟

○ فکر نمی کنم، من در این مورد به روایتی برخورد کرده ام. فقط در مورد رنگ قرمز که مورد پسند شیطان است.

● پس هدف از آفرینش این رنگ چه بوده؟

○ استفاده ها متفاوت است. شاید این مسأله به خاطر این است که در مذهب ما شخصیت شمر همیشه با پوشش یک سره قرمز تصویر می شود. به نظر من، دین، در صدد تعیین محدوده رنگ لباسها نیست. این بر خلاف آزادی فردی است. من به شدت به

آزادی فردی اهمیت می دهم.

● آزادی فردی در مورد انتخاب رنگها

چه چیزی را ایجاب می کند؟

○ هر کس در انتخاب رنگ کاملاً آزاد باشد. ولی متأسفانه، ما زنها از هر نظر آن قدر تحت فشار بوده ایم که آزادی انتخاب رنگ را از حقوق خود نمی شناسیم. و هر کس راجع به نوع و رنگ پوشش ما نظری می دهد.

*

● خانم، می توانم بپرسم چرا سرتاپا مشکی پوشیده اید؟

○ علت خاصی ندارد. شاید چون رنگ سنگینی است و در اجتماع نسبت به رنگهای دیگر پذیرفته شده تر است.

● چه کسی این ملاک پذیرش را تعیین کرده؟

○ فکر می کنم جامعه ای که ما هم عضوی از آن هستیم.

● شما با این رنگ موافقید؟

○ نه. در حقیقت من مجبور به پذیرش این مسأله هستم.

● خودتان چه رنگی را می پسندید؟

○ مسلماً رنگهای شاد و زنده. رنگهایی که در حالات روحی من تأثیر مثبت داشته باشد. قطعاً این رنگهای تیره، برای محیطهای کاری و آموزشی مناسب نیستند و باعث خستگی زودرس می شوند.

● فکر می کنید اگر اکثر خانمها سفید بپوشند، جامعه نمی پذیرد؟

○ اگر روزی خانمها بتوانند سفید بپوشند قطعاً من هم خواهم پوشید.

● آن روز اگر بین این جمعیت، چند نفر سیاه بپوشند، فکر می کنید نظر جامعه چه خواهد بود؟

○ خوب غیرعادی به نظر خواهد آمد. اما به نظر من این رنگها نیستند که مشکل آفرینند بلکه این هنجارهای اجتماعی هستند که ایجاد مشکل می کنند

● بچه‌ها تمام موارد نقض اصول همسالان را به بزرگترها گزارش می‌دهند چون بزرگترها را محک اصلی برای تشخیص رفتار خوب و بد می‌دانند.

👉 سارای چهار ساله با زحمت از پله‌ها بالا آمد تا به من بگوید: «مادر، سامی داره قبل از شام چیپس می‌خوره.» سارا در مهدکودک هم وقتی بچه‌های دیگر بیشتر از زمان مقرر با یک اسباب‌بازی، بازی می‌کنند، گزارش می‌دهد.

مادر می‌داند که دخترک دوست دارد قواعد کاملاً اجرا شوند. او می‌گوید: «من اکثراً با او بحث نمی‌کنم چون از هر ۱۰ مورد، نه مورد حق با اوست.» ولی مادر نگران است که این عادت سارا در مورد چُغلی کردن از خواهر و دوستانش، در آینده نتایج چندان خوبی برای او نداشته باشد. 📌

بچه‌ها عموماً در دوران پیش از دبستان چُغلی می‌کنند یعنی درست زمانی که معنی قانون و قاعده را می‌فهمند و می‌دانند: «قبل از شام نباید هله‌هوله بخورند.» در این سن، خبرچینی آنان نشانه‌ای از رشد ذهنی و هوشی آنهاست اما به هر حال خبرچینی کار خوشایندی نیست. بچه‌ای که دائماً چُغلی می‌کند می‌تواند روابط دوستانه را بر هم زند و اعصاب شما و بزرگترهای دیگر را خرد

لوسی امرسون مالیوان
ترجمه سهیلا پارسا

این قدر چغلی نکن!

کند. پس چه باید کرد؟
بهترین کار این است که انگیزه او را از این کار دریا بید. به طور کلی چهار عامل اصلی بچه را به انجام این کار و می‌دارد که دوتای این عوامل بسیار مخرب هستند و بهتر است راه برخورد با هر یک را بدانید:

◀ خبر رسانی بی‌ضرر

اولین نوع خبرچینی، در سالهای پیش دبستانی و یا سالهای اول دبستان بروز می‌کند که باید با ملایمت و بردباری و به عنوان بخشی از فرآیند رشد کودک پذیرفته شود. کودکان در این سن کم‌کم رفتارهای اخلاقی را درک می‌کنند و می‌آموزند چه چیز درست و چه چیز نادرست است. چُغلی یکی از



● بچه خبرچین از نوع اطلاع رسان، باید مورد ستایش قرار گیرد چرا که عمل او ضامن سلامتی دیگران می‌شود.

راههایی است که آنان می‌توانند به ما بفهمانند که اصول را درک می‌کنند: «هلن روی گلها راه می‌رود»، «سام دستش را توی ظرف ماهیها می‌کند»، «ماری دوتا کلوچه خورده». بچه‌ها تمام موارد نقض اصول را به بزرگترها گزارش می‌دهند چون بزرگترها را محک اصلی برای تشخیص رفتار خوب و بد می‌دانند. آنها از والدین انتظار دارند وقتی رفتاری نادرست از کسی سر می‌زند، نادرستی آن را تأیید کنند و طوری با مجرم برخورد کنند که در آینده چنین رفتاری نداشته باشد.

مفهومی که از «خوبی» در ذهن بچه‌های خردسال وجود دارد با مفهوم عدالت در ارتباط است یعنی اگر کسی کار خلافی انجام دهد باید مجسّم گرفته و تنبیه شود. جنبه مثبت این مرحله این است که پیشرفت هوشی بچه را نشان می‌دهد. آنها برای نخستین بار هدف از برقراری قانون و قاعده و نیز تفاوت بین درست و نادرست را درک می‌کنند. زمانی که بچه بزرگتر می‌شود، بهتر است خیلی ساده اهمیت پیروی از قوانین را برایش مشخص کنید و بر اجرای صحیح و کامل این قوانین نظارت داشته باشید.

وقتی پسران می‌گویند که خواهرش روی مبل بالا و پایین می‌پرد، مطمئن باشید که قبلاً در مورد ممنوعیت پرش روی مبل و صندلی صحبتی کرده‌اید. شاید گفته‌اید که این بازی خطرناک است و مبل نیز خراب می‌شود. پس برای توبیخ خواهر خطاکار بگویید: «دفعه دیگر که از اتاق رد می‌شوم، نمی‌خواهم دوباره چنین صحنه‌ای را ببینم». سعی کنید دلیل رعایت نظم و قاعده را در حضور برادرش به او تذکر و توضیح دهید. کاری نکنید که بچه چغلی‌کننده از دیدن تنبیه خواهر یا برادرش خوشحال شود. اگر می‌خواهید دخترتان را تنبیه کنید او را به گوشه‌ای برده و به طور خصوصی با او صحبت کنید.

خبر رسانی ضروری

دومین نوع خبرچینی که ضامن سلامتی کودک بوده و ضروری به نظر می‌رسد، زمانی است که مثلاً پسر خردسالتان نفس زنان به سوری شما آمده و می‌گوید: «ماری دارد کبریت بازی می‌کند». در این مواقع باید طفل اطلاع رسانی مورد ستایش قرار گیرد چرا که از سوختن خواهرش و یا ایجاد حریق در

خانه جلوگیری کرده‌است.

گاهی اوقات باید برای پیشگیری از برپایی یک جنجال حسابی به میانگیری بین کودکان برخیزید. پسر سه ساله‌تان پس از مشاجره با برادر پنج ساله‌اش به سراغ شما می‌آید و می‌گوید: «سامی مرا می‌زند». یا «سامی کتاب را به طرف من پرت کرد». در چنین مواردی بچه کوچکتر به حمایت شما نیاز دارد. پس ابتدا میانجی شده و از وخیمتر شدن اوضاع جلوگیری کنید، سپس او را راهنمایی کنید تا در آینده، خودش به تنهایی مشکلش را حل کند. به او بگویید خودش با برادرش آشتی کند و یا اصلاً از او کناره‌گیری نماید: «حرف بزن، وقتی ترا می‌زند، به او بگو دردت می‌آید. اگر هم نخواستی حرف بزنی از او دور شو. یا اگر دعوا سر توپ است، سعی کن توپ را به او هم بدهی». اگر بدون توجه بچه را از سر باز کنید و به او بگویید برگرد و خودت مسأله را حل کن، به او چسبزی نیاموخته‌اید و دور باطل آغاز می‌شود: مهاجمتر و گستاختر، مظلومتر را از میدان به در می‌کند و در نتیجه گستاخ، گستاختر می‌شود.

خبر رسانی برای جلب توجه!

سومین عاملی که بچه را به چغلی وادار می‌کند، بسیار ساده است: جلب توجه کامل شما! زمانی هم که بفهمد با این روش می‌تواند توجه شما را جلب کند، دم به دقیقه، این ترند را به کار خواهد بست. اگر از صبح تا شب مدام شنیدید که: «سام غذایش را تمام نکرده». و یا «سارا بدون ژاکت رفته بیرون». مطمئن باشید که کودک می‌خواهد توجه شما را به خود جلب کند. بهتر است چغلیهایش را نادیده بگیرید و در مورد رفتارش با او صحبت کنید و برای این کار کاملاً جدی باشید. مثلاً بگویید: «من متوجه هستم که تو مدام می‌آیی و از خواهرت شکایت می‌کنی. دلیل این کارت چیست؟» اگر گفت: «او همیشه مرا اذیت می‌کند». نگویید او کوچکتر است و نمی‌فهمد. بلکه بگویید: «مثلاً چه کار می‌کنی؟» شاید مشکل جدی و اساسی وجود نداشته باشد. ولی او باید بداند که شما از رفتارش برای جلب توجه آگاهید. بگویید: «فکر می‌کنم می‌خواهی با گفتن اشتباهات خواهرت، توجه مرا جلب کنی. من هم وقتی بچه بودم همین کار را می‌کردم. اما بهتر است بیایی پیش من و بگویی من تنها هستم و حوصله‌ام سر رفته، و

از من بخواهی برایت کتاب بخوانم یا با تو حرف بزنم».

شاید این هشدار را باشد برای شما که بدانید چند روز اخیر چندان با بچه‌ها نبوده‌اید؛ شاید کار اداری مشغولتان کرده است یا در فکر اوضاع مالی خانه بوده‌اید. اگر چنین بوده سعی کنید توجه بیشتری به بچه‌ها نشان دهید.

خبر رسانی برای خراب کردن دیگران

بدترین صورت چغلی، وقتی است که کودک می‌خواهد از راه خراب کردن طفلی دیگر با او رقابت کند و خودش را بهتر از خواهر یا برادرش نشان دهد: «سارا به جای نوشتن مشقهایش دارد با تلفن حرف می‌زند». «سام رختخوابش را جمع نکرده». در این موارد کودک از لحن مخصوصی برای بیان مطلب استفاده می‌کند که غالباً حالت برتری طلبی دارد. مثل: «من که گفتم».

معمولاً بچه‌های بزرگتر به این روش چغلی می‌کنند. حتی گاهی اوقات تخصص پیدا کرده و می‌دانند در چه موقع مچ خواهر یا برادر خطاکار را بگیرند و سریعاً به شما گزارش دهند. آنچه آنها می‌خواهند، به دردمس انداختن طفل خطاکار و تنبیه شدن او است. ایجاد دردمس برای سایرین نوعی بازی است که به دقت طراحی شده تا در آخر پاداشی گرفته شود. مطمئن باشید اگر پاداش یا تحسینی در بین نباشد، این برنامه ادامه نخواهد یافت.

سعی کنید کودک را از عواقب کارش آگاه سازید تا بداند روابط دوستانه‌اش با دیگران در صورت تداوم این رفتار از بین خواهد رفت: برادر و خواهرش به او بی‌اعتماد می‌شوند و پس از مدتی در صدد تلافی برمی‌آیند. به او بگویید تا زمانی که شما به عنوان بزرگتر و مسئول، در خانه هستید حق ندارد مراقب کارهای سایرین باشد. او باید بداند که خانواده یک تیم یا گروه است که همه در آن باید هوای یکدیگر را داشته باشند.

در نهایت کودک کم‌کم متوجه می‌شود که چه موقع وقت خبررسانی است و چه موقع نباید خطاهای سایرین را به شما گزارش دهد. ■

زنان در مصر



تصویری که تا به حال از زنان عرب در کشورهای اروپایی ارائه شده، تصویر زنی در حرمسرا، در بند قیود دست و پاگیر، ناآگاه و در نهایت زنی است که می‌تواند زیبا بر قصد یا گسترش جنبشها و فعالیتهای زنان در غرب، نشریات و دیگر وسایل ارتباط جمعی سعی بر این دارند که تصویری واقعی از زن عرب جانشین این تصویر یک بعدی کند. ۱۱

نشریه «همبستگی زنان» که در اتریش منتشر می‌شود، یکی از مطالب خود را به وضعیت زنان مصری اختصاص داده است. سیلیا هاردیس، نویسنده مقاله، با ۲۸ زن مصری که در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی فعال هستند، گفتگو کرده و از میان آنها تنها چند نمونه را برای چاپ برگزیده است. مطلب زیر خلاصه‌ای از مقاله یاد شده است:

الفتن کامل، زنی مصری است که در ویلایی کم رفت و آمد در قاهره زندگی می‌کند. او در طول زندگی ۷۴ ساله‌اش وقایع زیادی را از سر گذرانده است و حوادث سیاسی بزرگی را چون افسول سلطنت، به قدرت رسیدن «ناصر» و مرگ او، مرگ «سادات» و به ریاست جمهوری رسیدن «حسینی مبارک» شاهد بوده و خود نیز در عرصه سیاست فعالیت داشته است. او در سال ۱۹۶۴ کاندیدای مجلس شد و این مسأله برای همگان تعجب آور و حیرت انگیز بود زیرا در آن زمان هیچ کس فعالیت سیاسی زنان را باور نداشت. با این حال او در مرحله اول انتخابات موفق شد و یکی از سه زنی بود که در مجلس کرسی به دست آورد و ۱۰ سال نیز این سمت را عهده‌دار بود.

در فاصله سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۷، مصر از جمله حکومت‌های نادری بود که در مجلس نماینده زن داشت. امروزه زنان مصر در مقایسه با همکاران مرد خود از دانش و درایت بیشتری برخوردارند و از خود قاطعیت بیشتری نشان می‌دهند. اما آنان از مسئله زنان و «فمینیسم» درک کمی دارند. مثلاً دکتر فوزیه عبدالستاد، نماینده مجلس

ترجمه ناهید فرخنده

● اصولاً حقوق زنان برای سیاستمداران مرد بی‌اهمیت است و چندان عجیب نیست که فقط یک تا پنج درصد اعضای احزاب، زنان باشند و در سندیکاها و مشاغل نیز مردان در رأس قدرت قرار بگیرند.

● حنا شکوایی، رئیس بخش زنان حزب کارگر: «همه زندگی ما به نوعی سیاسی است اما زنان، آگاهانه از آن دوری می‌جویند. آنها بعد از ازدواج درگیر خانه و بچه می‌شوند و اصولاً حقوق زنان برای سیاستمداران مرد بی‌اهمیت است.»

می‌گوید: «من علاقه‌ای به مسائل خاص زنان ندارم، باینکه مسائل به طور کلی و همه جانبه نگاه کرد، به علاوه جمعیت زنان در مصر بسیار بهتر از وضعیت زنان در اروپاست. من هرگز به خاطر جنسیت خود تحت ستم نبوده‌ام»

البته نظر هیأت تحریریه نشریه «زن حامد» متفاوت است: «در اتاق نشیمن یک خانه در مرکز قاهره، چهار زن در کنار هم نشستند و در باره شماره جدید تنها نشریه فمینیستی قاهره صحبت می‌کنند. این نشریه از سال ۱۹۸۶ و با هفت گروه کوچکی از زنان فمینیست منتشر می‌شود. این زنان در دانشگاه یا یکدیگر آشنا شده‌اند. آنها مجمعی به نام «سازمان غیردولتی» تأسیس کرده‌اند که تنها روی مسائل زنان کار می‌کند. این گروه زنان که حدود ۵ هزار نفر هستند، از فعالیتهای علمی، بهداشتی و آموزشی زنان در مصر پشتیبانی می‌کنند. عده‌ای هم در سندیکاها، اجزای و گروهها فعالیت دارند. همه احزاب سیاسی نیز گروههای زنان دارند که مسأله زن را به طور واقعی و جدی مورد توجه قرار نمی‌دهند. البته این امر دلایل مختلفی دارد. حاشیوایی، رئیس بخش زنان حزب کارگر می‌گوید: «به طور کلی شرکت زنان در زندگی حزبی کم شده است. در واقع همه زندگی ما به نوعی سیاسی است اما زنان، آگاهانه از آن دوری می‌جویند زیرا از سیاست می‌هراسند. آنها بعد از ازدواج درگیر خانه و بچه می‌شوند و همه اینها در حالی است که اصولاً حقوق زنان برای سیاستمداران مرد بی‌اهمیت است و در این راستا چندان هم تعجب آور نیست که فقط یک تا پنج درصد اعضای احزاب، زنان باشند و در سندیکاها و صحنه اشتغال نیز مردان در رأس قدرت قرار بگیرند.»

ایمان دادود، یک زن سی ساله فعال مصری می‌گوید: «من فمینیست هستم اما نه از نوع غربی آن. مسائلی که زنان غربی به آن توجه دارند، با مسائل مورد نظر ما متفاوت است. همجنس‌گرایی و آزادی جنسی از موضوعاتی است که غرب زیاد به آن می‌پردازد اما تصویر و تعریف من از فمینیسم مصری چیز دیگری است. مسأله عمده ما،

برابری حقوق اجتماعی، حق مساوی در امر طلاق، احساس مسئولیت مساوی در مورد بچه‌ها، و جا انداختن این مسأله ساده است که یک زن می‌تواند باهوشتر از یک مرد باشد. آنچه مرا از زنان فمینیست غربی به خشم می‌آورد، این است که به زیربناهای فرهنگی و شرایط خاص زندگی ما احترام نمی‌گذارند. مثلاً آنها نمی‌توانند به ما بگویند که حجاب داشته باشیم یا نه. خود من زمانی که حجاب در میان زنان گسترش پیدا کرد، احساس ترس کردم اما بعد به این نتیجه رسیدم که من حق قضاوت ندارم.»

ایمان، تنها زنی نبود که با زنان فمینیست غربی مرزبندی مشخصی داشت. بیشتر زنانی که من با آنها صحبت کردم، درباره اینکه فمینیسم در سالهای ۹۰ در مصر چه می‌تواند و یا چه باید باشد، تعریفی مشخص داشتند. فرق چندانی نمی‌کند که زنان مصری در چه موقعیت اجتماعی قرار داشته باشند. سیاستمدار، فعال در امور اجتماعی، تحصیل کرده، مبارز حقوق زنان یا شاغل در ادارات، به هر حال آنها اغلب ازدواج می‌کنند، بچه‌دار می‌شوند و باید مسئولیت شغل، فعالیتهای سیاسی و خانواده را به تنهایی به دوش بکشند. ممکن است شوهر، برادر و یا پدر آنها در عرصه اجتماعی، حمایتشان کنند اما در انجام کارهای خانه، تنها هستند. در حقیقت آنان در عرصه اجتماعی تا حدی امکان فعالیت یافته‌اند اما همزمان در خانه مورد ستم قرار می‌گیرند. بیش از ۶۰ سال است که زنان در این کشور برای بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود مبارزه می‌کنند اما هنوز در سطح جهانی، سیاستی مردانه تسلط دارد که بر زندگی آنان هم سایه می‌افکند و آنچه که در حرکتیهای سیاسی و اجتماعی آنها مورد سؤال قرار می‌گیرد، قبل از هر چیز جنسیت آنهاست.

امروزه روشنفکران جامعه عرب در جستجوی طرحی برای پیشرفت جامعه و گسترش دموکراسی هستند. برای تدوین و اجرای این طرح و بنای چنین جامعه‌ای، شرکت جدی زنان در امور سیاسی و اجتماعی و رضایت آنان از شرایط زندگی خود شرطی ضروری و اساسی است ■

● ایمان دادود، زن سی ساله فعال

مصری: «من فمینیست هستم

اما نه از نوع غربی آن.

آنچه مرا از زنان فمینیست غربی

به خشم می‌آورد، این است که

به زیربناهای فرهنگی و شرایط خاص

زندگی ما احترام نمی‌گذارند.»

● فرق چندانی نمی‌کند که زنان

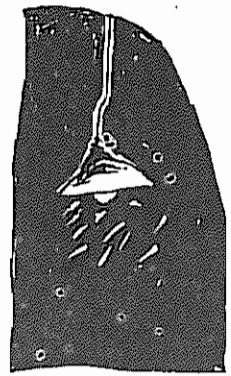
مصری در چه موقعیت اجتماعی قرار

داشته باشند، به هر حال آنها پس

از ازدواج و بچه‌دار شدن باید

مسئولیت شغل، فعالیتهای سیاسی

و خانواده را به تنهایی به دوش بکشند.



مهمان اشتباهی

روزارا پلکهایش را محکم به هم فشرد، خیال نداشت گریه کند. بعد فریاد زد: «بس است دیگر، تو اصلاً از دوستی چیزی نمی‌دانی!» او هر روز بعد از ظهر به خانه لوسیانا می‌رفت و در مدتی که مادرش خانه آنها را نظافت می‌کرد؛ او و لوسیانا، با هم تکالیف مدرسه‌شان را انجام می‌دادند، در آشپزخانه چای می‌خوردند و اسرارشان را به همدیگر می‌گفتند. روزارا همه چیز آن خانه بزرگ را دوست داشت؛ همین‌طور آدمهایی را که در آن زندگی می‌کردند.

می‌روم چون این بهترین مهمانی دنیاست، لوسیانا خودش این‌طور می‌گوید. قرار است یک شعبده‌باز بیاید که یک میمون دارد و کلی چیزهای دیگر.

مادر چرخید تا دخترش را خوب ببیند و آمرانه دستها را به کمر زد: «میمون؟ آن هم در جشن تولد؟ برو بابا، هر مزخرفی که می‌گویند باور می‌کنی؟»

روزارا خیلی ناراحت شد. فکر کرد مادرش خیلی بی‌انصاف است که دیگران را فقط به دلیل پولدار بودنشان، به دروغ‌گویی متهم می‌کند. روزارا هم البته دلش می‌خواست پولدار باشد. یعنی اگر روزی می‌توانست در یک قصر زیبا زندگی کند، دیگر مادر دوستش نداشت؟ خیلی غمگین شد. خیلی دلش می‌خواست به آن مهمانی برود.

تقریباً بدون اینکه لبهایش تکان بخورد، آهسته گفت: «اگر نروم، از غصه دق می‌کنم.»

و مطمئن نبود مادر صدایش را شنیده باشد اما صبح روز مهمانی، دید که مادرش لباس عیدش را آهار زده است. مادر بعد از ظهر موهای روزارا را شست و آنها را با سرکه سیب آب کشید تا نرم و براق شود. روزارا قبل از رفتن، خودش را خوب در آینه تماشا کرد و فکر کرد که با آن لباس سفید و موهای براق خیلی خوشگل شده‌است. سینیورا اینس هم توجهش جلب شد. همین که او را دید، گفت: «روزارا، امروز چه خوشگل شده‌ای!»

روزارا آهسته دستی به دامن آهار زده‌اش کشید و با گامهای راسخ وارد مهمانی شد. به لوسیانا سلام کرد و سراغ میمون را گرفت. لوسیانا قیافه مرموزی به خود گرفت و در گوش روزارا گفت: «توی آشپزخانه است اما به کسی نگو چون می‌خواهم غیرمنتظره باشد.»

روزارا می‌خواست مطمئن شود. آهسته وارد آشپزخانه شد و حیوان را دید: داخل قفسش غرق فکر و خیال بود. به اندازه‌ای مضحک بود که دخترک مدتی ایستاد و تماشایش کرد. بعد از آن هم مرتب، بدون اینکه کسی متوجه شود، می‌رفت و تماشایش می‌کرد. روزارا تنها بچه‌ای بود که اجازه داشت وارد آشپزخانه شود. سینیورا اینس گفته بود: «تو بیا، اما بقیه نه. آنها خیلی بازگوشند، ممکن است چیزی را بشکنند.» روزارا هیچ‌وقت چیزی نشکسته بود. وقتی پارچ

وقتی همسایه پهلویی را کشان‌کشان می‌برند، نوشتن کاری است تقریباً محال. در متجاوز از ده سالی که ژنرالها بر آرژانتین حکم می‌رانند، چندین نسل از نویسندگان آرژانتینی از بین رفت. با این حال در بجنوبه این سالهای هرج و مرج، نشریه ادبی ال آرژینتو نیکو، توانست با حفظ مضمون و محتوای خود، به طور معجزه‌آسایی دوام آورد. شعار این نشریه جمله‌ای از اسکاروایلد بود: «آدم باید همیشه کمی نامتحمّل باشد.»

این نشریه تحت نظارت آبلارده کاستیلو، نویسنده آرژانتینی بود، اما در واقع لیلیانا هکر، دبیر تحریریه نشریه، نیروی محرکه آن محسوب می‌شد.

وی با خولیو کورتازار - که به انتخاب خود به عنوان نویسنده یک جامعه شکنجه شده، در پاریس زندگی می‌کرد - سه صفحات این نشریه مجادله‌ای قلمی داشتند. کورتازار از موقعیت خود به عنوان نویسنده سیاسی در تبعید دفاع می‌کرد در حالی که لیلیانا هکر - همچون نیدین گوردیمر در آفریقای جنوبی - معتقد بود: «برای اینکه صدایمان شنیده شود باید از داخل کشور فریاد بزنیم.» هکر اولین مجموعه داستان کوتاه خود را، به نام آنها که بوته سوزان را می‌نگریستند، در نوجوانی منتشر کرد. این مجموعه هنوز هم یکی از بهترین مجموعه‌های بعد از سالهای ۱۹۶۰ در آرژانتین تلقی می‌شود.

*

دخترک همین که از راه رسید، یک راست به آشپزخانه رفت تا مطمئن شود که میمون آنجاست. حیوان آنجا بود: چه عالی! دلش نمی‌خواست بپذیرد که مادرش درست می‌گفته است. مادر با تمسخر گفته بود: «میمون، آن هم در جشن تولد؟ برو بابا، هر مزخرفی که می‌گویند باور می‌کنی!» دخترک فکر می‌کرد و عصبانی بود، نه به خاطر میمون، علتش فقط مهمانی بود.

مادر به او گفته بود: «دوست ندارم بروی. این مهمانی، مهمانی پولدارهاست.»

و دخترک که در مدرسه مذهبی درس می‌خواند، جواب داده بود: «پولدارها هم به بهشت می‌روند.»

مادر گفت: «به بهشت چه کار داری. مشکل تو این است که پایت را از گلیمت درازتر می‌کنی، دختر جان.»

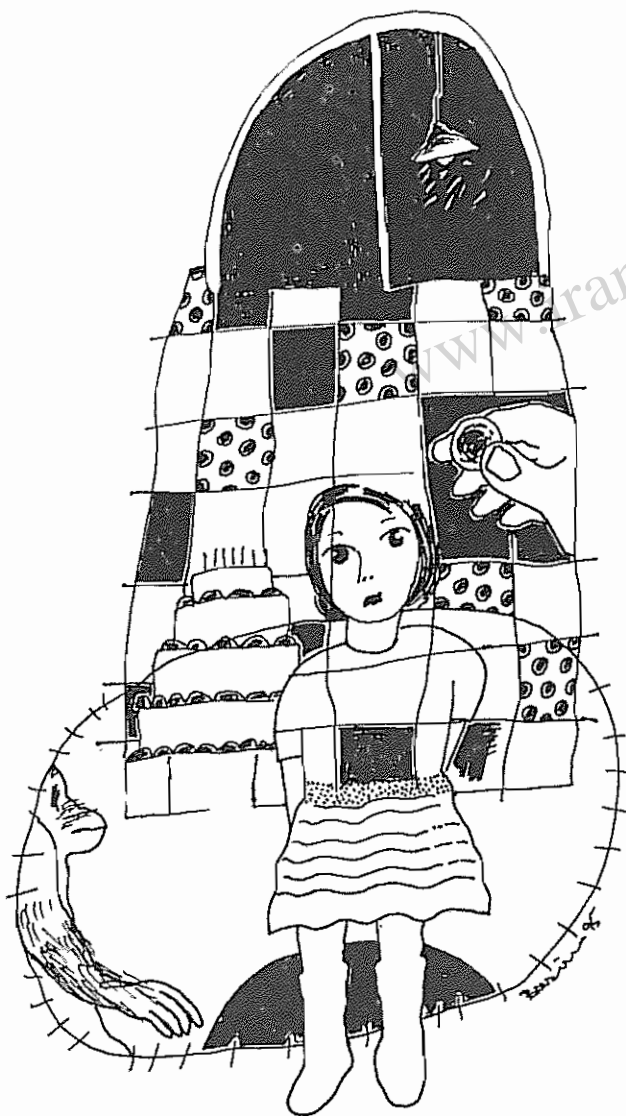
دختر لحن مادرش را نمی‌پسندید. هنوز نه سالش تمام نشده بود و یکی از بهترین شاگردهای کلاس بود.

گفت: «می‌روم چون دعوتم کرده‌اند و برای این دعوتم کرده‌اند که لوسیانا دوست من است، همین.»

مادرش غرولند کرد: «بله، دوست توست!» مکتی کرد و دست آخر گفت: «گوش کن روزارا، او دوست تو نیست. می‌دانی تو برای آنها چه هستی؟ دختر یک خدمتکار، همین.»

نبوده است.

اما قسمتهای خوب مهمانی هنوز مانده بود. بهترین قسمت، بعد از آنکه لوسیانا شمعها را فوت کرد شروع شد. اول نوبت کیک بود. سینیورا اینس از او خواسته بود که در دادن کیک به بچه‌ها کمکش کند، و روزارا از این کار خیلی لذت برده بود چون همه او را صدا می‌کردند و می‌گفتند: «به من! به من!» روزارا یاد داستانی افتاد که در آن ملکه‌ای، مرگ و زندگی زیردستانش را در اختیار داشت. همیشه دوست داشت این قدرت را داشته باشد، قدرت کنترل مرگ و زندگی. بزرگترین تکه‌های کیک را به لوسیانا و پسرها داد و به دختر پایبونی تکه‌ای چنان باریک داد که می‌شد از یک طرف آن، طرف دیگر را دید.



آب پرتقال را از آشپزخانه به اتاق نهارخوری برد، حتی یک قطره‌اش هم نریخت؛ و سینیورا اینس گفته بود: «مطمئن می‌توانی پارچ به این بزرگی را بیاوری؟» البته که می‌توانست. او که مثل بقیه، دست و پا چلفتی نبود، مثل آن دختر موبور که پایبونی به موهایش زده بود. آن دخترک به محض دیدن روزارا گفت: تو دیگر که هستی؟

روزارا جواب داد: «من یکی از دوستان لوسیانا هستم.» دختر پایبونی گفت: «نه، تو دوست لوسیانا نیستی چون من دختر عمویم هستم و همه دوستان او را می‌شناسم اما تو را نمی‌شناسم.»

خوب، که چه؟ من با مادرم هر روز بعد از ظهر می‌آیم اینجا. ما مشق‌ایمان را با هم می‌نویسیم.

دختر با خنده پرسید: «تو و مادرت با هم مشق می‌نویسید؟» روزارا خیلی جلدی جواب داد: «من و لوسیانا با هم مشق می‌نویسیم.»

دختر پایبونی شانه‌هایش را بالا انداخت: «اینکه دوستی نیست، مگر با هم می‌روید مدرسه؟» روزارا گفت: «نه.»

دختر که دیگر صبرش لبریز شده بود، گفت: «پس از کجا او را می‌شناسی؟»

روزارا حرفهای مادرش را کاملاً به خاطر داشت. نفس عمیقی کشید: «من دختر یکی از کارمندها هستم.»

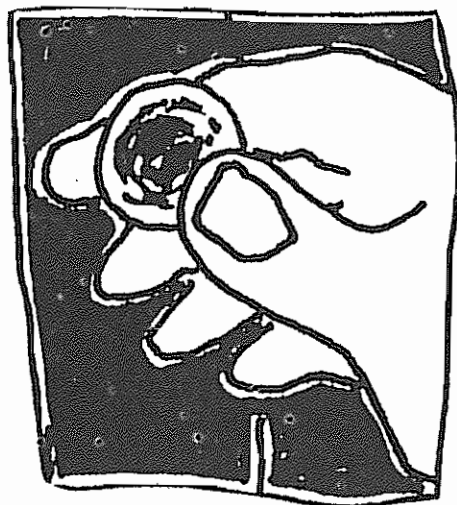
مادرش خیلی واضح گفته بود: «اگر کسی چیزی پرسید، می‌گویی دختر یکی از کارمندها هستی، همین.» در ضمن گفته بود که اضافه کند: «و خیلی هم افتخار می‌کنم.» اما روزارا فکر کرد که در عمرش، هرگز جرأت نخواهد کرد چنین حرفی را به زبان بیاورد.

دختر پایبونی گفت: «چه جور کارمندی؟ فروشنده مغازه؟» روزارا با عصبانیت گفت: «نه، مادر من در هیچ مغازه‌ای چیزی نمی‌فروشد، همین.»

دختر پایبونی گفت: «پس چه جور کارمندی است؟» همان موقع سینیورا اینس سر رسید و ساکتشان کرد و از روزارا خواست که اگر اشکالی ندارد، در آماده کردن ساندویچهای سوسیس به او کمک کند چون او بهتر از بقیه با خانه آشناست.

روزارا به دختر پایبونی گفت: «دیدی؟! و وقتی کسی متوجه نبود، لگدی به ساق پای او زد.

به جز دخترک پایبونی، از بقیه خوشش می‌آمد. بیش از همه لوسیانا را با آن تاج طلایی جشن تولد دوست داشت و بعد از او پسرها را. روزارا در مسابقه دویدن با گونی برنده شد و در بازی گرگم به هوا، هیچ‌کس نمی‌توانست او را بگیرد. وقتی برای لال بازی به دو تیم تقسیم شدند، همه پسرها می‌خواستند روزارا را در تیم آنها باشد. روزارا احساس می‌کرد در تمام عمرش هرگز این قدر خوشحال



خیلی عجیب بود، روزارا تا آن موقع فکر می‌کرد از دست مادرش عصبانی است. تمام مدت در خیال خود به مادرش می‌گفت: «دیدی میمون دروغ نبود؟» اما حالا به قدری هیجان داشت که در عوض، همه چیز را درباره آن شعبده‌باز بی‌نظیر برای مادرش تعریف کرد. مادر تلنگری به سرش زد و گفت: «پس حالا دیگر کنتس هم شدیم!»

اما صورتش خندان بود.

حالا هر دو جلوی در ورودی ایستاده بودند. چون سینیورا اینس یک لحظه پیش با لبخند گفته بود:

- خواهش می‌کنم یک لحظه صبر کنید.

مادرش ناگهان نگران شد. از روزارا پرسید: «موضوع چیست؟» روزارا گفت: «چیزی نیست، فقط می‌خواهد به بچه‌هایی که می‌روند، هدیه‌ای بدهد، آنها را ببین.»

پسرک چاق و دختر بچه‌ای را با موهای دم‌موشی نشان داد که کنار مادرانشان منتظر ایستاده بودند؛ و درباره هدیه‌ها توضیح داد چون بچه‌های دیگر را موقع رفتن دیده بود.

سینیورا اینس موقع رفتن به دخترها یک دستبند می‌داد و به پسرها یک یو-یو. روزارا یو-یو را ترجیح می‌داد چون برق می‌زد اما چیزی به مادرش نگفت. شاید مادرش می‌گفت: «خوب کله‌پوک، چرا از او یو-یو نمی‌خواهی؟» مادرش این‌طوری بود دیگر. روزارا دوست نداشت توضیح دهد چقدر خجالت می‌کشد که با دیگران فرق داشته باشد. در عوض گفت: «من در مهمانی از همه بهتر بودم.»

دیگر چیزی نگفت چون سینیورا اینس با دو کیسه، یکی صورتی و یکی آبی، وارد راهرو شد.

اول سراغ پسرک چاق رفت، از کیسه آبی یک یو-یو به او داد و پسرک چاق، همراه مادرش رفت. بعد به طرف دخترک رفت و از کیسه صورتی دستبندی به او داد، و دخترک مودم‌موشی هم رفت.

بالاخره سراغ روزارا و مادرش آمد. لبخند کاملی به چهره داشت که روزارا خوشش آمد.

سینیورا اینس به او نگاه کرد، بعد به مادرش چیزی گفت که روزارا به خود بالید: «هرمینیا، چه دختر خوبی داری.»

روزارا یک لحظه فکر کرد که هر دو هدیه را به او خواهد داد: هم دستبند و هم یو-یو. او را سینیورا اینس خم شد، انگار دنبال چیزی می‌گشت. روزارا هم خم شد و دستش را جلو برد؛ اما حرکتش را کامل نکرد:

سینیورا اینس داخل کیسه صورتی را نگشت. از کیسه آبی هم چیزی بیرون نیاورد. در عوض کیفش را زیرورو کرد. دو اسکناس در دستش بود.

آنها را جلو آورد و گفت: «این واقعاً حق توست. به خاطر کمک‌هایی که به من کردی، متشکرم عزیزم.»

روزارا احساس کرد دستش خشک شده و محکم به بدنش چسبیده، و بعد متوجه شد که دست مادرش روی شانه اوست. به طور غریزی خودش را به مادرش چسباند؛ همین، غیر از چشم‌هایش. در چشم‌های روزارا نگاهی سرد و نافذ بود که به چهره سینیورا اینس دوخته شده بود.

سینیورا اینس در حالی که دستش را دراز کرده بود، بی‌حرکت ایستاده بود. انگار جرأت نداشت دستش را عقب بکشد. انگار کوچکترین حرکتی آن توازن بی‌نهایت شکننده را بر هم می‌زد ■

بعد از یک، نوبت شعبده‌باز قبلند و استخوانی با آن شئل قرمزش رسید. یک شعبده‌باز واقعی: می‌توانست با فوت کردن، گره دستمالها را باز کند و از حلقه‌های بسته، زنجیر بسازد. می‌توانست بگوید کدام کارت را از دسته کارتها بیرون کشیده‌اند. میمون هم دستیارش بود، میمون را رفیق صدا می‌کرد. می‌گفت: «اینجا را ببین، رفیق. یک کارت را برگردان»، یا: «فرار نکن رفیق، حالا وقت کار است.»

حقیقتاً آخری، محشر بود. یکی از بچه‌ها باید میمون را بغل می‌کرد، و شعبده‌باز گفت که او را غیب می‌کند. همه فریاد زدند: «چه؟ بچه را؟» شعبده‌باز فریاد زد: «نه، میمون را!»

روزارا با خود اندیشید که واقعاً این بهترین مهمانی دنیا است. شعبده‌باز از پسر بچه کوچک و چاقی خواست بیاید و به او کمک کند اما پسرک کوچک و چاق یکمرتبه ترسید و میمون را انداخت زمین. شعبده‌باز میمون را با دقت بلند کرد، چیزی در گوشش زمزمه کرد و میمون انگار فهمیده باشد، سر تکان داد.

شعبده‌باز به پسرک چاق گفت: «دوست من، نباید این قدر نامرد باشی.» پسرک چاق گفت: «نامرد یعنی چه؟»

شعبده‌باز مثل اینکه بخواهد جاسوس بگیرد، دور و بر را نگاه کرد و گفت: «یعنی بز دل! برو بنشین.»

بعد به نکاتک چهره‌ها خیره شد. روزارا احساس می‌کرد قلبش می‌لرزد.

شعبده‌باز گفت: «تو، تو با آن چشم‌های اسپانیایی.» و همه دیدند که به او اشاره می‌کند.

روزارا نمی‌ترسید. نه از بغل کردن میمون، نه وقتی شعبده‌باز آن را غیب کرد، نه حتی آخر کار که شعبده‌باز شئل قرمزش را روی روزارا انداخت و چند کلمه جادویی بر زبان آورد و میمون که با خوشحالی جیغ و ویغ می‌کرد، دوباره در آغوش او ظاهر شد. بچه‌ها دیوانه‌وار دست زدند.

پیش از آنکه روزارا سر جایش بنشیند، شعبده‌باز گفت: «کنتس کوچولو، خیلی متشکرم.»

به قدری از این تمجید خوشش آمد که وقتی مادرش کمی بعد دنبالش آمد، اولین چیزی بود که برایش تعریف کرد: «من به شعبده‌باز کمک کردم و او به من گفت کنتس کوچولو، متشکرم.»



عزیزان:

از آنجا که شناخت مخاطب و خواسته‌های او مهمترین بازوی حرکت‌های اجتماعی با اهداف فرهنگی است، «زنان» را با پرسشنامه‌ای برای سنجش نظرات خوانندگان همراه کردیم. پاسخها اما، چندان نبود که می‌باید و می‌شاید. گفتیم شاید ما را جدی نگرفته‌اید یا شاید درگیرها و روزمرگیهای زندگی، ما را از یادتان برده و شاید هم تمبر نیافته‌اید. خلاصه ذهن خود را به هر قضاوتی آلودیم، جز آنکه باور بیاوریم که زنان ما در مورد مسائل خویش جدی نیستند. حالا هم قلم برداشته‌ایم که بگوییم اگر دوستید، به مهری که در دل به «زنان» دارید کفایت نکنید و اگر دوستان نمی‌دارید، ما را از شنیدن نقدتان بی‌نیاز ندانید. به یاد داشته باشید هر برگ پرسشنامه که به سوی ما باز می‌آید، پیکی است، کوله بارش سازندگی.



۱۲- اگر موافق به طور کلی و یا در نظر گرفتن معیارهای یک نشریهٔ خوب در زمینهٔ مسائل زنانه، نشریه‌ای بین صفر تا ۲۰ «زمانه» دهید، نشریهٔ ما چقدر است؟

۱۳- به کدام نشریهٔ خاص زنان در ایران، نشریه‌ای بیشتر از نشریهٔ «زمانه» می‌دهید؟ (تصحیح می‌دهیم اگر درست به مسأله تا ۲۰ مطلب برگزیده)

۱۴- به نظر شما روند کلی حرکت نشریه تا به حال چطور بوده است؟

۱۵- در شماره پیروی کرده روند نداشت داشته

۱۶- اگر شما به طور کلی بخواهید دیدگاه‌های نشریهٔ زنان را توصیف کنید، کدامیک از موارد زیر را انتخاب می‌کنید:

۱۷- دیدگاه‌های نشریهٔ زنان تلخ و پوی است دیدگاه‌های نشریهٔ زنان واقع‌بینانه است

۱۸- دیدگاه‌های نشریهٔ زنان مثبت و امیدوارکننده است نظری خادوم

۱۹- به نظر شما دیدگاه‌های نشریهٔ زنان نظام‌حائولانه را:

۲۰- تصدیق می‌کنند تصدیق نمی‌کنند تحت تأثیر قرار نمی‌دهد در این زمینه نظری خادوم

۲۱- همسر شما در این مورد چه نظری دارد؟

۲۲- به نظر او نشریهٔ زنان، نظام‌حائولانه را:

۲۳- تصدیق می‌کنند تصدیق نمی‌کنند تحت تأثیر قرار نمی‌دهد در این زمینه نظری خادوم نس‌دام

۲۴- شما با کدامیک از جمله‌های زیر موافقت می‌کنید؟

۲۵- نشریهٔ زنان، نشریه‌ای ضد مرد است نشریهٔ زنان، به زن و مرد به دیدهٔ مساوات می‌نگرد

۲۶- نشریهٔ زنان برای زنان حق بیشتری نسبت به مردان می‌طلبد قومیست در تمسید ایران نظری خادوم

۲۷- به نظر شما «فلبیس» جنبش اجتماعی است: من این «فلبیس» را «رنگین» می‌بینم

۲۸- هدف کسب حقوق و فرصتهای مساوی برای زنان در قبال مردان رای‌ماداره جهت وضع ستم بردار بر زنان

۲۹- کار و زندگی نظام اجتماعی مردسالارانه جهت تحقق برتری زنان بر مردان

۳۰- اعتراض هیچکدام از این سارسات درست نیست در این زمینه اطلاعات خادوم

۳۱- به نظر شما نشریهٔ زنان، نشریه‌ای کمبیش است؟

۳۲- تا حدی خیر می‌دانم

۳۳- به نظر شما کدامیک از این دو نظر درست است؟

۳۴- نه اگر انبوهی کمبیش دارد به سراج نشریهٔ زنان می‌آید هر دو

۳۵- به نظر من نشریهٔ زنان را می‌خواند، گرایش‌های کمبیش پیدا می‌کنند نظری خادوم

۳۶- به نظر شما نشریهٔ زنان، نشریه‌ای است:

۳۷- کمبیش سدهی به چندان سدهی کاملاً غیرسدهی نظری خادوم

۳۸- اگر برآورد رابطهٔ خود را با این دو مذهب توصیف کنید، کدام یک از جمله‌های زیر بیشتر و صفت حال شماست؟

۳۹- گرایش شد - سدهی دارد من گرایش سدهی دارم

۴۰- من گرایش سدهی دارم من اصلاً گرایش سدهی دارم

۴۱- به نظر شما معیار قدرت و صفت نشریهٔ زنان چیست؟ فقط پیشنهادتان را برای جدول کار نشریهٔ ما بنویسید.

۴۲- هر دو در «آدم بچشم» دشواری هم - سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۴۳- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۴۴- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۴۵- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۴۶- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۴۷- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۴۸- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۴۹- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۰- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۱- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۲- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۳- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۴- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۵- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۶- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۷- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۸- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۵۹- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۰- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۱- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۲- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۳- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۴- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۵- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۶- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۷- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۸- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۶۹- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۰- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۱- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۲- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۳- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۴- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۵- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۶- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۷- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۸- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۷۹- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۰- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۱- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۲- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۳- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۴- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۵- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۶- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۷- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۸- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۸۹- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۰- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۱- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۲- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۳- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۴- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۵- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۶- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۷- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۸- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۹۹- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

۱۰۰- در «آدم بچشم» سراج با می‌آید و هرچقدر هم دنیا خوب هم - قلمر شمار، هم برایشان

● فعالیت شورا بر سه اصل استوار بوده است: همیشه با مشورت و نظر جمع عمل کردن، مستقل بودن، و خودیاری و خودگردانی.

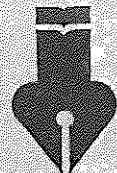
در خانه گرم و صمیمی

● به خانه گرم و صمیمی شورای کتاب کودک آمده‌ایم. خانه‌ای کوچک که آذین دیوارهایش، ادب است و هنر؛ و تا بخواهی در آن عشق روییده است، و هم از این عشق است که فرهنگ به بار می‌نشیند. با زنان شورا به گفت‌وگویی دوستانه می‌نشینیم. درها گشوده است، شما نیز به درون آید: ❧

● خانم مافی، شما و خانم میرهادی از بنیانگذاران شورا بوده‌اید. ابتدا بفرمایید که انگیزه تشکیل شورای کتاب کودک از اساس چه بوده است؟

معصومه مافی: ما از سال ۳۲ کنار فرهنگی خود را شروع کردیم: تدریس در مدرسه و بعد گرفتن امتیاز برای مدرسه فرهاد و مدرسه مهران. انگیزه ما، طرح ادبیات کودکان و نوجوانان به طور خاص بود. در آن زمان کتابهای بچه‌ها، خلاصه می‌شد به همان «آقا موشه و خاله سوسکه» و این قبیل چیزها؛ و اصلاً چیزی به نام ادبیات کودکان و نوجوانان در ایران وجود نداشت. برای دستیابی به تجربه‌های کشورهای دیگر هم، عضو «دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان» شدیم. بعد کم‌کم شورای کتاب کودک شکل گرفت و در دی ماه ۱۳۴۱ اساسنامه آن تهیه شد. جمع ما متشکل از معلمان، نویسندگان، هنرمندان و ناشرانی بود که می‌خواستند برای بچه‌ها کار کنند.

● خانم میرهادی اگر شما هم در مورد تاریخچه شورا صحبتی دارید، بفرمایید: توران میرهادی: شورا از بدو فعالیتش همیشه بر سه اصل تکیه داشته است: اصل اول تبعیت تمام و کمال از اساسنامه است. شاید کمتر سازمانی در ایران در تشکیل مجمع عمومی و انجام انتخابات تا این حد نظم و ترتیب را رعایت کرده باشد. سعی ما



● بیشتر هزینه‌های شورا و همچنین کتابها و حتی مکان آن از سوی داوطلبانی که به کار و خط مشی شورا اعتقاد دارند، تأمین می‌شود.

شورای کتاب‌سایب‌کودی



همیشه بر آن بوده که کاملاً بر اساس سیستم شورایی عمل کنیم، همیشه با مشورت و همیشه با نظر جمع. اصل دوم استقلال شورا است. شورا هرگز به هیچ سازمان و گروهی یا هیچ گرایش و سیاستی در این مملکت وابستگی نداشته و صرفاً برای بچه‌ها کار کرده است. و اصل سوم هم، اصل خودیاری و خودگردانی است. شورا از همان ابتدا کارش را به صورت سازمان داوطلبی شروع کرده و تصمیم هم دارد که همچنان به صورت یک سازمان داوطلب به کارش ادامه دهد، یعنی در حقیقت شورا از نظر مالی هم به جایی وابستگی ندارد.

● شورا بیشتر در چه زمینه‌هایی فعالیت می‌کند؟

معصومه مافی: یکی از کارهایی که ما از همان سال ۴۱ شروع کردیم، بررسی انتشارات کودکان و نوجوانان در سطح کشور است. گروه «بررسی کتابهای کودکان و نوجوانان» تمام این کتابها را مورد بررسی قرار می‌دهد و آنها را از نظر سنی و موضوعی، طبقه‌بندی و فهرست می‌کند. کار دیگر شورا برگزاری جلساتی است که در آن افراد متخصص در زمینه تألیف، ترجمه و تصویرگری گرد هم جمع می‌شوند و هر بار درباره موضوع خاصی که مربوط به ادبیات کودکان و نوجوانان است به بحث و تبادل نظر می‌نشینند. از دیگر کارهای شورا، ارائه گزارش شورا است که به صورت یک جزوه کوچک منتشر می‌شود. در این جزوه فهرست کتابها، گزارش گروه بررسی، مقالاتی که به درد نویسندگان، کودکان و نوجوانان، معلمان، مربیان، پدر و مادران می‌خورد چاپ می‌شود. شورا برای هماهنگی با دفتر بین‌المللی، هر سال یک نشانه کتاب [جوق الف] که حاوی پیام روز جهانی کتاب کودک است تهیه می‌کند. در ضمن شورا بهترین

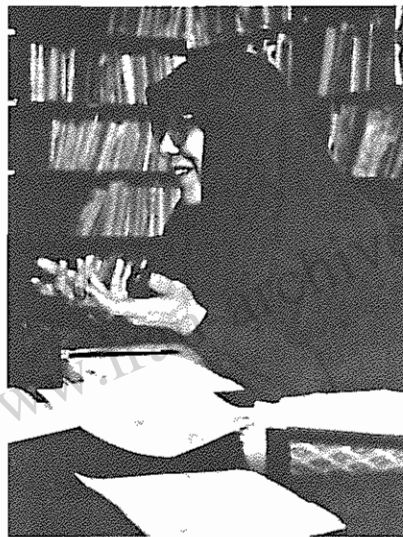
سمعی و بصری نیز نگهداری می‌شود. ما مجموعه کاملی از مجله برجسته بین‌المللی «بوک پرد» در اینجا داریم که بسیار هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در کتابخانه تحقیقاتی شورا هرگز هیچ کتابداری با دریافت وجه مقرر ماهانه، کار انجام نداده‌است. در اینجا کار به صورت داوطلبانه انجام می‌شود: دوستانی می‌آیند، که مایلند کار کتابداری یاد بگیرند، ما به آنها کار یاد می‌دهیم، ماحصل یادگیری‌شان می‌رود درون قفسه. بعد به ما تعهد اخلاقی می‌دهند که تا برایشان کار پیدا نکرده‌ایم تا یکی - دو ماه به ما در کار کتابخانه یاری رسانند.

● آیا افراد می‌توانند از کتابخانه شورا، کتاب به امانت بگیرند؟

معصومه مافی: ما قبلاً سرویس امانت داشتیم ولی الان متأسفانه به دلیل دست اول بودن منابع و کثرت مراجعین، این سرویس را تعطیل کرده‌ایم ولی افراد می‌توانند از منابعی که می‌خواهند کپی بگیرند یا ساعتهای متمادی اینجا بنشینند و مطالعه کنند. بسیاری افراد برای تهیه پایان نامه‌های تحصیلی خود در حوزه ادبیات کودکان از امکانات این کتابخانه استفاده می‌کنند. حتی اگر این افراد به مطالبی هم احتیاج داشته باشند که در شورا موجود نباشد، سعی می‌کنیم از کتابخانه‌های دیگر برایشان تهیه کنیم و در اختیارشان قرار دهیم.

● شنیدیم که شورا در کار تأسیس کتابخانه برای بچه‌های مستقر در



● خانم عماد، شما مسئول کتابخانه تحقیقاتی شورا هستید. لطف کنید برای ما در مورد این کتابخانه و نحوه بهره‌برداری از آن بگویید.

نسریندخت عماد: یکی از افتخارات زندگی من این است که از اعضای شورای کتاب کودک هستم و همیشه گفته‌ام که در مکتب شورا رشد کرده‌ام. کتابخانه تحقیقاتی از ابتدای تشکیل شورا وجود داشته ولی سیستم خاصی نداشته‌است. از سال ۱۳۵۳ که من افتخار عضویت در شورا را پیدا کردم، نظام‌بخشی کتابخانه تحقیقاتی شورا به من محول شد که تاکنون در خدمتتان هستم. در حال حاضر در این کتابخانه حدود ۲۳ هزار جلد کتاب داریم. البته در این مجموعه پایان‌نامه‌های تحصیلی، اسناد و مدارک در حوزه ادبیات کودکان و نوجوانان و مواد

نویسنده را نیز به این دفتر معرفی می‌کند تا کاندیدای جایزه جهانی آندرسن شود. گروهی نیز به نام «گروه دست‌نوشته‌ها» در شورا فعالیت می‌کنند. افرادی که داستانی می‌نویسند یا ترجمه‌ای می‌کنند، قبل از چاپ به شورا ارائه می‌کنند تا بررسی شود و ما معمولاً برای بهبود کارشان به آنها توصیه‌هایی می‌کنیم.

● تعداد اعضای هیأت مدیره در شورا چند نفر است؟

توران میرهادی: ما هفت عضو اصلی داریم و سه عضو علی‌البدل، ولی در هیأت مدیره به دلیل تراکم فوق‌العاده کار و تعدد حوزه مسئولیتها، هر ده نفر شرکت می‌کنند.

● خانمهای عضو هیأت مدیره چه کسانی هستند؟

توران میرهادی: خانمها نوش‌آفرین انصاری که الان در سفر مالزی هستند و جایشان در این جمع بسیار خالی است، دکتر مهدخت کشکولی که متأسفانه ایشان نیز به دلیل تراکم کار، امروز نتوانستند نزد ما باشند، معصومه مافی (سهراب)، منصوره راعی، نسریندخت عماد خراسانی و بنده.

● در شورای کتاب کودک فقط خانمها همکاری می‌کنند؟

توران میرهادی: خیر. در همه امور شورا، چه امور اداری و چه امور پژوهشی از همکاری آقایان نیز بهره می‌بریم. آقایان یحیی مافی، ناصر یوسفی، دکتر نصرت‌الله مجتبابی و دکتر عباس حزوی هم از اعضای هیأت مدیره هستند.

